



نظام خانوادگی در دیدگاه مولوی

دکتر فریال آمار

است. مولوی را باید نماینده فرهنگ و عقاید و افکار عموم ایرانیان و حتی قسمتی عظیم از ممالک اسلامی در قرن هفتم دانست و به واقع آثار منظوم و منثور او حاوی چکیده افکار و آرا و عقاید و فرهنگ ایرانی و اسلامی است و به همین سبب است که هر ملت و هر قوم از ملل و اقوام اسلامی، مولوی را با خود

اهمیت و ضرورت شناخت مولوی

عظمت مقام و مرتبه مولانا جلال‌الدین مولوی بر کسی که با تاریخ شعر و تصوف آشنایی دارد، پوشیده نیست. وی بی‌تردید و بدون مبالغه یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی



۱۲
پیوند

نشریه مجله آموزشی - تربیتی
دی ۱۳۸۶
شماره ۳۳۹

هم‌زبان و خود را با مولوی یکدل می‌شمارد. هیچ شاعر ایرانی از لحاظ وسعت دامنه تأثیر خود در خارج از ایران، به پای مولوی نمی‌رسد. البته شعرای بزرگ ما عموماً شهرت جهانی دارند، ولی در مورد مولوی این اشتها همراه با یک سلطه عمیق معنوی است که از مرزهای دور دست هندوستان تا آن سوی بالکان و آفریقای شمالی و از قفقاز تا عربستان را شامل می‌شود. در سراسر این منطقه وسیع، یعنی در قلمرو فرهنگ فارسی، هندی، عربی و ترکی، مولوی از صدها سال پیش تأثیری چنان عمیق و ریشه‌دار داشته که اثر آن نه فقط در فلسفه و عرفان، بلکه در ادبیات این گونه کشورها کاملاً محسوس است. تفسیرهای متعددی که بر آثار مولوی شده، حاکی از وسعت دامنه تأثیر این شاعر در ادب و فرهنگ جهان است.

مولانا بزرگ‌ترین سراینده شعر عرفانی در ادبیات فارسی است. به همین دلیل بررسی آرا و نظریات او می‌تواند به نوعی نماینده تلقی عرفان اسلامی - ایرانی باشد. به ویژه با توجه به این که سال ۲۰۰۷ به مناسبت هشتادمین سال تولد مولوی از طرف یونسکو به عنوان سال مولانا معرفی گردید، شایسته است انجمن اولیا و مربیان به عنوان یکی از نهادهای فرهنگی کشور بیش از پیش به شناخت و معرفی این شخصیت برجسته و اندیشه‌های او اقدام کند.

نظام خانوادگی در دیدگاه مولوی

گستره عظیم آثار مولانا در عین این که کار درباره او را دشوار می‌سازد، به محقق این فرصت را می‌دهد که در بررسی آرای وی، اسناد و مدارک کافی به دست آورد. در نوشتار حاضر کوشش می‌شود با ارائه دلایل و شواهد لازم، تمام دیدگاه‌های مولانا درباره خانواده مورد نقد و داوری قرار گیرد. برای حصول این مقصود، چهار دسته منبع اصلی مورد بررسی و مذاقه قرار می‌گیرد:

۱- تمام اشعار مولانا یعنی مثنوی معنوی و کلیات شمس که مشتمل بر ۸۰ هزار بیت است.

۲- آثار منشور وی یعنی فیه ما فیه، مجالس سبعة و برخی نامه‌های در دسترس.

۳- سیره عملی مولانا که عمدتاً در مناقب‌العارفین افلاکی آمده است. افلاکی از مریدان حسام‌الدین چلبی بوده و کتاب مزبور را حدود ۴۵ سال بعد از وفات مولانا نگاشته است. مطالب او به لحاظ نزدیکی به خاندان، اطرافیان و زمان مولانا، در مقایسه با نوشته‌های دیگران از سندیت خوبی برخوردار است.

۴- آثاری که به نقد و بررسی آثار مولوی و شرح احوال و نظریات او پرداخته‌اند (در بخش منابع به آن‌ها اشاره شده است).

در این نوشتار، دیدگاه‌های مثبت و منفی مولوی در مورد نظام خانوادگی با ارائه نمونه‌ها و شواهد لازم در محورهای زیر مورد بررسی قرار گرفته است:

۱- زن و زناشویی

۲- اختلافات زناشویی

۳- بسنده کردن به یک زن

۴- سیره عملی مولانا در روابط خانوادگی

زن و زناشویی

مثنوی، عرصه تبیین غایات زندگی است. مولانا از سویی واقعیت‌ها و حقایق عالم را با جهان بینی عرفانی خویش تفسیر می‌کند و از سوی دیگر روش عملی زندگی در چنین عالمی را به مخاطبان خود می‌آموزد و در واقع پیوندی میان زمین و آسمان ایجاد می‌کند. خانواده از مهم‌ترین عرصه‌هایی است که این معنا را می‌توان در آن پی گرفت. از دیدگاه مولانا قداست پیوند زناشویی و پایبندی زن و شوهر به یکدیگر نمادی از پایبندی انسان به عهد «الست» و عشق ازلی خداوند است و نقطه مقابل آن، روابط سست و متزلزلی است که پذیرفتنی نیست. از همین دیدگاه، عشق و محبت زن، انگیزه زحمات طاقت فرسای مردان در فعالیت‌های روزانه است: خارکش، حمال، آهنگر، دکاندار، تاجر، نجار و ... همگی به خاطر دلبرخانه نشین خود زحمت می‌کشند تا در کنار او از خستگی‌های روز بیارامند.

این دلبران زنده‌سیما انگیزه شیرین آن زحمات جانفرسا هستند و به زندگی مردان گرما و معنا می‌بخشند. البته نباید از این نکته غافل بود که نگرش عارفانه، غایت زندگی را بدیشان محدود نمی‌کند. اینان زندگان این جهانی‌اند و روزی به کاروان مردگان پیوسته، انس زندگانی را با خود خواهند برد. چاره چیست؟ باید غایت‌ها را تعالی بخشید و به خاطر زنده‌ای زندگی کرد که مرگ نداشته باشد:

بسر امیند زنده‌ای کن اجتهاد

کو نگردد بعد روزی دو، جماد

مولانا معتقد است که هر آنچه انسان بدو عشق می‌ورزد، عاریه‌ای از اوصاف الهی دارد که البته جاودانه نیست؛ همچون تابش خورشید است که اصل آن را باید در خورشید جست. لذا مهر دلبران را باید به اصل آن یعنی عشق الهی پیوند داد تا زندگی انسان گرمای حقیقی را بیابد.

اختلافات زناشویی

اختلافات و کشمکش‌های زناشویی از مضامینی است که مولانا از جنبه‌های مختلف تأویلی بدان نگرسته است. او به لحاظ مقام ارشادی خود و به تناسب مسائل و خواست‌های مریدان،

۱۳

پژوه

نشریه ماهانه آموزشی - تربیتی
دی ۱۳۸۶
شماره ۳۳۹

است. حال توبه کرده، شمشیر و آفتاب در دست، کندن درختان
گرفته است که:

از فراق تلخ می‌گویی سخن هر چه خواهی کن ولیکن این مکن

زن با چنان شیوه‌ی جالبی عذرخواهی می‌کند، نه تکیه‌ی بی‌جرب
پدیرش عذر نداشته باشد. می‌گوید: باطن تو سفیدتر من نرود
توست، چنان‌که اگر من هم نباشم، او دائماً سفیدتر می‌ماند
می‌کند. مولانا با صراحت این گفت‌وگو نشان می‌دهد، که میل باطنی
مرد به سوی بخشش و گذشت زن است. زاین رو می‌توانست
در ظاهر تند و خشونت کند، اما در باطن و ضمیر دل خود با او
سر صلح دارد و چون ذاتاً عاشق و خواهان زن است. سرشتش
کریزی از وی ندارد؛ ستیزه‌ها عارضی و دور از اصلت است.
لذا باید نه میل باطنی مرد مجال داد، از سخنان مولانا بر می‌آید
که این مجال باید از طرف زن به مرد داده شود. پس می‌بینیم که
زن می‌گوید: دل من با اعتماد به خلق و خوی خوب تو مرتکب
جرم شد؛ پس رحم کن... سرانجام گریه‌های دلربای او کار خود
را می‌کند:

زین نسق می‌گفت بسا لطف و گشاد
در میانه گریه‌ای بر وی فتاد
گریه چون از حد گذشت و های های
زان که بی‌گریه بُد او خود دلبرای
شد از آن باران یکی برقی پدید
زد شراری در دل مرد وحید
آن که بنده روی خویش بود مرد
چون بود چون بندگی آغاز کرد

این کشمکش‌ها را به گونه‌ای مطرح می‌کند که گویی نبض
جان همسران در کف اوست و وی همچون طبعی معنوی در
جست‌وجوی نقطه‌ی درد و یافتن علل آن است.

مولانا بسیار واقع‌گرایانه و هنرمندانه در این حکایت‌ها
صحنه‌پردازی می‌کند و اعمال و گفت‌وگوهای شخصیت‌ها را با
روانشناسی دقیق بیان می‌دارد. از لابه‌لای این جنبه‌های مختلف،
خواننده می‌تواند ابعاد شخصیتی زنان و شوهران آن روزگار، نهاد
خانواده و نهایتاً سیمای جامعه‌ی آنان را به‌نظاره بنشیند و تفاوت
روحیات زنان و جایگاه ایشان را در آن جامعه با زنان امروزی
مقایسه کند و مشترکات آن‌ها را مورد مطالعه و مذاکره قرار دهد.
برای نمونه دعوی زن اعرابی را با شوهرش به اختصار مرور
می‌کنیم: زن اعرابی با شوی خود بر سر فقر و فاقه زندگی
می‌ستیزد و او را سرزنش می‌کند. مرد او را نصیحت کرده، به
صبرش فرا می‌خواند و فضیلت صبر را باز می‌گوید: زن پاسخ
می‌دهد که این سخنان فراتر از حد توست و به مقام تو کل تعقد
دارد که تو از آن بی‌بهره‌ای. مرد باز نصیحت می‌کند که در فقیران
به خواری منگور و طعنه‌ی مزین؛ کار حق را باید به دیده‌ی کمال
نگریست. اگر به دیده‌ی حق بین‌نگری، می‌بینی که غنای واقعی در
فقر است. چون بگویم گوه‌های زن و شوهر بالا می‌گیرد و زن کوتاه
نمی‌آید، مرد کاسه‌ی صبرش لبریز شده. سرانجام تهدید می‌کند
که یا خاموش باش و این ستیزه‌جویی و گمراه کردن را تمام
کن، یا ترک من بگو؛ وگرنه همین حالا «ترک خان و مان کنم».
خشم و تهدید مرد چنان جدی است که جای بی‌ایمانی دعوا
باقی نمی‌گذارد. زن بهانه‌جویی و کز خلقی را کنار می‌گذارد و
می‌گوید:

گفت از تو کسی چنین پنداشتم
از تو من اومید دیگر داشتم
زن در آمد از طریق نیستی
گفت من خاک شمایم نیستی (بانوی بزرگ)
جسم و جان و هر چه هستم آن توست
حکم و فرمان جلگی فرمان توست

سخنان زن در این بخش نسبتاً طولانی است و کاملاً با
روانشناسی زناشویی و روابط عاطفی زن و مرد در خانواده
شرقی همخوانی دارد. زن با تدبیر زنانه می‌گوید: آری از من تبرا
کن که تو توان تبرا داری؛ اما جان، عذر خواه تبرا توست. من اگر
از فقر نالیدم، به خاطر خودم نالیدم، به خاطر تو نالیدم؛ تو دوا
دردهای منی و به همین دلیل نمی‌خواهم فقیر و بینوا بینم.
پس از آن، زن، مرد را به یاد روزگار دلدادگی گذشته می‌اندازد
که عاشق زن بود و زن به میل و مراد وی؛ و سپس اعتراف می
کند که خوی شاهانه شوهر را نشناخته و پیش او گستاخی نموده

مولانا چون به این جا می‌رسد، به اظهار نظریات خویش در
روابط زناشویی می‌پردازد و با اشاره به آیه قرآن مجید که فرموده: «
زین للناس حسب السهوات من النساء والبنین»، می‌گوید: چون خدا
چنین آفریده، سنت الهی را نمی‌توان تغییر داد. لذا آدم نمی‌تواند
از حوا ببرد. به عبارت دیگر، علاقه و دلبستگی زن و شوهر به
یکدیگر امری فطری و اجتناب‌ناپذیر است. این دلبستگی به
حدی است که مردانی چون رسنم زال و حمزه عموی پیامبر
هم که مثل اعلامی نیرومندی و جنگاوری‌اند، در فرمانبرداری
اسیر زنان خویش بوده‌اند؛ حتی از این‌ها فراتر، خود پیامبر اکرم
(ص) که همه‌ی عالمیان زیر فرمان کلام او بودند، خطاب به عایشه
می‌گفت: «کلمینی یا حمیرا» (ای حمیرا با من سخن بگو).

مولانا سپس خطاب به مردان می‌گوید: تو ظاهراً بر زن غالب
هستی، اما باطناً مغلوب زن و طالب اوست. این خصیصه ناشی
از مهر و محبت و مختص به آدمی است. حیوان که از ارزش
وجودی پایین‌تری برخوردار است، از مهر و محبت بهره‌ای ندارد

که معلوم نیست مردم برای چه بر او دست می‌مالند... درویش به انتظار نشست و با خود اندیشید:

کاین چنین زن را چرا این شیخ دین
دارد اندر خانه یار و هم‌نشین

در همین حال شیخ را دید که بر شیر می‌هیزم نهاده است و خود بر روی هیزمها نشسته، ماری را به جای تازیانه در دست گرفته است و شیر را می‌راند. شیخ چون نزدیک شد، سؤال ذهن درویش را به فراست دریافت و گفت: تحمل آن زن از سر هوای نفس و شهوت نیست. اگر من بر آزار او صبر نمی‌کردم، شیر نر رام من نمی‌شد و برای من بیگاری نمی‌کرد؛ انبیا نیز « از چنین مازان بسی پیچیده‌اند ».

مولانا درباره این گونه زنان ناهنجار به مردان توصیه می‌کند که جور ایشان را بکشند و خود را به خواست‌های آنان - ولو ناصواب - تسلیم کنند تا زمینه مجاهده و تهذیب خود را فراهم آورند. لذا می‌گوید حتی اگر به او تمایل قلبی نداری، به وسیله او صفات مذموم خود را چون حمیت، حسد و غیرت تخلیه می‌کنی.

شاید این تلقی مولانا در وهله اول برای خوانندگان ناخوشایند باشد، اما با اندکی تأمل روشن می‌شود که وی نهایت مدارا را در حق زنان غیرقابل تحمل توصیه می‌کند؛ چه هر کیش و آیینی در چنین وضعی، رهایی مرد را از یوغ ایشان مجاز می‌داند، اما مولانا با توجه به تبعات رها شدن زنان بی‌سرپرست در جامعه ترجیح می‌دهد که مرد با تغییر دادن انگیزه‌های زندگی، وجود چنین زنی را تحمل کند و او را وسیله‌ای برای تکامل خویش بداند.

بسنده کردن به یک زن

مولانا معتقد است که در زندگی باید به یک زن اکتفا کرد. وی این مسئله را از سه منظر می‌نگرد:

۱- از منظر نظام آفرینش و رابطه انسان و پروردگار که زندگی زناشویی نمادی از آن است. خداوند مشتری جان‌بندگان است و دوست ندارد که بنده به مشتریان متعدد میل کند. از این رو بندگان نباید پذیرای دیگری باشند:

مشتری مساست الله اشتری

از غم هر مشتری همین برتر است

مشتری جو که جوینان تو است

عالم آغاز و پایان تو است

همین مکش هر مشتری را توبه دست

عشقبازی با دو معشوقه بد است

عشاق واقعی در عالم انسانی می‌دانند که رسم توحید، پرداختن به معشوقی یگانه است.

۲- از منظر خود مردان که معمولاً رفتن در پی زنان متعدد،



ولذا چنین نیست.

با این نگرش، مولانا حکایت را بدان جا ختم می‌کند که مرد در برابر زن اظهار پشیمانی می‌کند و اعتراض وی را به فقر، اشارت حق می‌داند و سرانجام از زن پوزش می‌خواهد.

مولانا از زنانی هم خبر داده است که مایه رنج و عذاب شوهران خود بوده‌اند؛ مانند آن زنی که هر چه را شوهرش با صد زحمت و کوشش می‌آورد، تلف می‌کرد و شوهر چاره‌ای در تن زدن و سرکشیدن نداشت؛ گوستی را که برای مهمان می‌خرید، زن کباب می‌کرد و می‌خورد و چون شوهرش می‌آمد، می‌گفت گوشت را گریه خورده است. یا زن ناهنجار شیخ حسن خرقانی، عارف مشهور، که چون درویشی از راه دراز به زیارت شیخ آمد و در کوفت، بر وی خندید که آیا:

خود تو را کاری نبود آن جایگاه

که به بیهوده کنی این عزم راه

اشتهای گول‌گردی آمدت

یا ملولی وطن غالب شدت

یا مگر دیوت دو شاخه بر نهاد

بر تو وسواس سفر را در گشاد

درویش بیچاره چون از محل شیخ پرسید، زن گفت: صد هزاران ابله مانند تو توسط وی به گمراهی افتاده‌اند و اگر تو او را نبینی و سلامت برگردی، به صلاح توست. او مانند گوساله سامبری است

ناشی از حرص و شهوت ایشان است که صفتی مذموم و ناپسند است.

۳- از منظر آزار روحی و رنجش زنانی که شوهرانشان به زنان دیگر میل می‌کنند؛ زیرا هم‌چنان که خداوند در قرآن مجید یاد کرده است، مرد هرگز نمی‌تواند میان زنان خود عدالت را برقرار سازد و طبعاً به یکی بیش‌تر تمایل خواهد داشت. به‌خصوص اگر زنی، مادر فرزندان مرد باشد، به لحاظ زحماتی که در مقام مادری کشیده است، از دیدگاه مولانا سزاوار چنین آزاری نیست.

سیره عملی مولانا در روابط خانوادگی

در بررسی زندگی شاعران معمولاً راه بردن به سیره عملی ایشان امکان‌پذیر نیست؛ به‌خصوص در زمینه روابط خانوادگی و تعامل با زنان، که راه تحقیق در جزئیات بسته است. اما محمد افلاکی درباره مولانا اطلاعاتی به دست می‌دهد که از نوعی دیگر و بسیار مغتنم و همه‌جانبه است.

زن در حریم خانواده، از دیدگاه مولانا ارزشی خاص دارد. پیش‌تر گفتیم که در شعر وی همسر مهم‌ترین انگیزه مرد در فعالیت‌های روزانه و تحمل بار گران زندگی است. بسیاری از حکایات‌ها و تمثیل‌های مولانا در زمینه خانواده و با بازیگری همسران ساخته شده است و این نشان می‌دهد که او در بیان معارف و حقایق، از زندگی عادی و روزمره مردمان خویش در خانواده الهام می‌گرفته است. حتی عشق‌بازی زن و مرد در حریم خانواده و رابطه زناشویی در ذهن مولانا و تخیل او، بر خلاف سنت شاعران، شعر آفرین شده و چنان مقبول افتاده که آن را تکرار هم کرده است:

جبرئیل است مگر بساد و درختان مریم
دست‌بازی نگر آن‌سان که کند شوهر و زن
بساد روح قدس افتاد و درختان مریم
دست‌بازی نگر آن‌سان که کند شوهر و زن

در جای دیگر با الهام از این قضیه می‌گوید عشق‌بازی فقط به زن و شوهر اختصاص ندارد؛ تمام اجزای عالم مثل حادث و قدیم و عین و عرض در حال عشق‌بازی با یکدیگرند، منتهی هر یک به نوعی مخصوص خود، سپس در مقام مصلح اجتماعی و با نگرش کاملاً دینی مخاطب خود را به رعایت خوش رفتاری و عدالت با همسر فرا می‌خواند و او را هشدار می‌دهد که آیا در آن شب عروسی، همراه عروس، او را به عنوان امانتی خوش به تو نسپرد؟ پس توجه داشته باش که هر رفتاری را تو با او داشته باشی، خدا هم با تو خواهد داشت:

آن‌چسه بسا او تو کنتی ای معتمد
از بد و نیکی، خدا بسا تو کند

رفتار او با زنان خاندان خود نیز توأم با تکریم و مهربانی بوده

است. افلاکی از همسر اول مولانا یعنی گوهر خاتون سمرقندی مطلبی نقل نکرده، اما از همسر دوم او یعنی کراخاتون قونوی مطالب بسیاری آورده است که همگی محل تأمل و تأنی است. کراخاتون به شهادت افلاکی در پاکدامنی و عفاف، مریم ثانی بود و کرامت‌ها از او سر می‌زد. او به لحاظ تعالی روح و پاکی ضمیر، محرم اسرار معرفت و نماز و نیاز مولانا و تهجدهای طولانی او بود. بین آن دو مباحث دینی و عرفانی مطرح می‌شد و کرامات مولانا از چشم او دور نگاه داشته نمی‌شد. مولانا بارها از طی الارض خویش را به مکه با او در میان گذاشته بود و او از ریگ کفش مولانا نوتیای چشم ساخته بود.

روزی در قلب زمستان از عالم غیب دسته‌گلی به خلوت شمس و مولانا آوردند. مولانا آن دسته گل را به کراخاتون داد و گفت: مستوران حرم کرم آن را جهت تو ارمغان آورده‌اند تا دماغ جانت را قوت دهد و چشم جسمت را شفا بخشد. آن دسته گل تا آخر عمر کراخاتون تازه و سبز بود و برگی از آن درد چشم را شفا می‌داد.

رابطه زناشویی مولانا با کراخاتون بسیار خوب و ستودنی بود؛ با این همه روزی که وی به اصرار زنان دیگر به دیدن معرکه شعبده‌بازان رفته بود، شب هنگام چون مولانا از ماجرا آگاه شد، چنان نگاه تندی از سر غیرت به او کرد و گفت: «زهی سرد!» که لوزه بر اندام کراخاتون افتاد و بیهوش شد.

چنان‌که از سخنان افلاکی بر می‌آید، مادر زن مولانا، یعنی مادر همین کراخاتون هم صاحب ولایت و کرامت و همدل و همراه مولانا در خصوص مسائل معرفتی بود.

رابطه مولانا با عروس خود فاطمه خاتون (همسر بهاء‌الدین سلطان ولد) نیز خواندنی و شنیدنی است. فاطمه خاتون دختر شیخ صلاح‌الدین زرکوب بود. رابطه ارادت و محبت میان مولانا و صلاح‌الدین سبب شده بود که مولانا به دختر وی نیز ارادت خاصی داشته باشد و جالب آن است که سلسله جانشینان عرفانی مولانا در خاندانش از طریق همین دختر تا عصر حاضر ادامه پیدا کرد.

مولانا از شدت علاقه‌ای که به فاطمه خاتون داشت، تعلیم و تحصیل او را از همان زمان که نوعروس بود، خود بر عهده گرفت و درسش داد. این امر علاوه بر توجه، علاقه و احترام مولانا به عروس خویش، نشانگر اهتمام وی به تحصیل زنان در آن روزگار نیز هست. گویا وقتی فاطمه خاتون از همسر خود، سلطان ولد رنجشی پیدا کرد و در عالم زناشویی میان آن دو اختلافی پیش آمد، مولانا در جهت رفع اختلاف و دلجویی از عروس، یک نامه به وی و دیگران برای پیسر خود نوشت. این نامه‌ها سند جالبی برای دفاع از مقام زن در خانواده قرن

هفتمی عالم اسلام اند؛ به خصوص که نویسنده آنها شخص بزرگی همچون مولانا بود و عروس آن روزگار از سن و سال بسیار کمی برخوردار بودند. برای آنکه شائبه برداشت و استنباط شخصی در کار نباشد، بخش هایی از نامه مولانا به عروس خود را عیناً می آوریم و قضاوت را به خوانندگان وامی گذاریم:

«... خدای را جل جلاله به گواهی می آورم و سوگند می خورم به ذات قدیم حق تعالی که هر چه خاطر آن فرزند مخلص از آن خسته شود، ده چندان غم شما غم ماست، و اندیشه شما اندیشه ماست... توقع من از آن فرزند، آن است که از این پدر هیچ پوشیده ندارد از هر که رنجد، تا منت دارم و به قدر امکان بکوشم؛ ان شاء الله هیچ تقصیر نکنم.

اگر فرزند عزیز، بهاء الدین، در آزار شما کوشد، حقاً و ثم حقاً که دل از او برکنم و سلام او را جواب نگویم؛ و به جنازه من نیاید، نخواهم؛ و هم چنین غیر او هر که باشد. اما خواهیم که هیچ غم نخوری و غمگین نباشی که حق تعالی جل جلاله دریاری شماست و بندگان خدا در یاری شمایند... اگر صد هزار سوگند خورند که ما مظلومیم، من ایشان را ظالم دانم که در حق شما محب و دعاگوی نباشند. ایشان را مظلوم ندانم. سوگند و عذر قبول نکنم. و الله بالله و الله مظلوم شماست، یا آن که شما را حرمت دارند، خداوند و خداوند زاده خوانند پیش رو و سپس پشت. عیب بر خود نهند که مجرم ماییم... الله الله از این پدر هیچ پنهان مدارید و احوال را یک به یک به من بگویید تا به قدر امکان به یاری خدا معاونت کنم... هرگز عالم از آثار شما خالی مباد و نسل شما منقطع مباد تا روز قیامت؛ و غمگین مباد دل شما و فرزندان شما. آمین یا رب العالمین».

نامه ای هم که مولانا در همین زمینه به پسر خود نوشته، محل تأمل است. در آن نامه خطاب به پسر می گوید: این عروس که روشنایی چشم و دل ماست، از باب امتحان به دست ما سپرده شده است. توقع دارم آتش در بنیان عذرها زنی و یک لحظه هم به عمد یا سهو کاری نکنی که در خاطر عروس، تشویش بی وفایی و ملالت گذرد. او به خاطر گوهر پاک خود شکایت نمی کند اما تو باید به خاطر سپیدروی من و خودت، او و همه قبیله اش را عزیز داری و هر روز و هر شب را روز و شب اول عروسی دانی و در صید دل او بکوشی. نباید پنداری که او صید تو شده است و محتاج صید نیست. این تفکر، مذهب ظاهرینان است. «یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا».

چنان که ملاحظه می شود، در این نامه ها اصولی چون عزت و حرمت زن در خانواده، رعایت اصول روانشناسی در روابط زناشویی، اجتناب از ظاهر بینی و عقاید ظاهرینان جامعه، حق را به جانب زن دادن و کوشش در جلب رضایت او مورد توجه

قرار گرفته است که از روشن بینی و ژرف اندیشی مولانا حکایت می کند.

- پی نوشت ها ...
- ۱- شفا، شجاع الدین (۱۳۷۷). یادنامه مولوی، به مناسبت هفتصدین سال مولانا جلال الدین محمد مولوی. تهران: انتشارات کمسیون ملی یوتسکو در ایران. ص ۱۰۴-۱۰۵.
 - ۲- مثنوی، ۳ د، ب ۵۴۰ به بعد.
 - ۳- همان جا، ب ۵۴۷.
 - ۴- همان جا.
 - ۵- همان منبع، د ۱، ب ۲۴۶۶ - ۲۲۵۲.
 - ۶- همان جا، ب ۲۳۹۴ به بعد.
 - ۷- همان جا، ب ۲۴۱۴.
 - ۸- همان جا، ب ۲۴۱۸ به بعد.
 - ۹- همان جا، ب ۲۴۴۲ به بعد.
 - ۱۰- مثنوی، د ۵، ب ۳۴۰۹ به بعد.
 - ۱۱- مثنوی، د ۶، ب ۲۰۴۴ به بعد.
 - ۱۲- همان جا، ب ۲۱۱۹.
 - ۱۳- همان جا، ب ۲۱۵۰.
 - ۱۴- فیه ما فیه، ص ۸۶.
 - ۱۵- مثنوی، د ۵، ب ۱۴۶۳ به بعد.
 - ۱۶- کلیات، ج ۶، ص ۲۷۰.
 - ۱۷- همان منبع، ج ۲، ص ۵۳.
 - ۱۸- ولن نستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم (هرگز نمی توانید میان زنان عدالت برقرار کنید. اگر چه آرزومند آن باشید). نساء، ۱۲۹.
 - ۱۹- کلیات، ج ۳، ص ۱۵۰.
 - ۲۰- مثنوی، د ۵، ب ۴۰۲۰.
 - ۲۱- کلیات شمس، ج ۴، ص ۲۲۳.
 - ۲۲- همان منبع، ص ۲۳۱.
 - ۲۳- مثنوی، د ۶، ب ۳۹۵۶.
 - ۲۴- مناقب العارفین، ج ۱، ص ۹۱.
 - ۲۵- همان منبع، ج ۲، ص ۷۱۸.
 - ۲۶- همان منبع، ج ۱، ص ۳۳۶، ۲۶۳، ۲۰۱ و ...
 - ۲۷- همان منبع، ص ۳۹۶.
 - ۲۸- همان منبع، ج ۱، ص ۳۳۶، ۲۶۳؛ ج ۲، ص ۵۹۷، ۶۰۹.
 - ۲۹- همان منبع، ج ۱، ص ۹۲-۹۱.
 - ۳۰- همان منبع، ج ۲، ص ۷۱۸-۷۱۶.
 - ۳۱- همان منبع، ج ۱، ص ۴۲۰.
 - ۳۲- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۶۱). زندگانی مولانا جلال الدین محمد مولوی. تهران: زوار. ص ۱۷۸.
 - ۳۳- مناقب العارفین، ج ۱، ص ۴۰۵؛ ج ۲، ص ۷۱۹.
 - ۳۴- فروزانفر، زندگی مولانا. ص ۱۶۸-۱۶۹.
 - ۳۵- همان جا.

